

میزگرد سینت تجلیه



دکتر داوری: در این میزگرد همکاران گرامی، حضرات آقایان دکتر علی اکبر فرهنگی، دکتر پرویز ضیاء شهابی و دکتر مسعود پدram شرکت دارند.

از تشریف‌فرمایی آقایان متشکرم. بحث میزگرد این شماره نامه فرهنگ به سنت و تجدد اختصاص دارد؛ از آنجا که این بحث در چند سال اخیر در کشور ما خیلی شایع بوده است و حقیقتاً باید تحقیق شود که چرا پیشرفت نکردیم، چرا توسعه پیدا نکردیم و مانع راه توسعه چیست. گاهی گفته شده است که سنت مانع پیشرفت است. فکر می‌کنم اگر دو جهان را در مقابل هم بگذاریم، جهان پیش از مدرن و جهان مدرن، مسئله را چنانکه باید درست مطرح نکرده‌ایم. اگر سنت مانع پیشرفت بوده است باید بگوییم کجا بوده و کدام سنت بوده و چگونه مانع این پیشرفت شده است؟ مگر آنکه نظر صرفاً به برنامه‌ریزی تغییر سنت باشد.

اجازه بفرمایید در ابتدا ببینیم مراد از سنتی که گفته می‌شود در مقابل تجدد است و احياناً مانع تجدد تلقی می‌شود چیست، و بعد بررسی کنیم که چگونه سنت در مقابل تجدد قرار می‌گیرد و به‌طور کلی چه اثری در گردش کارها دارد و به‌خصوص در کشور ما سنت چه وضعی داشته است.

دکتر فرهنگی: مراد از این واژه‌های سنت و تجدد چیست؟ من در کندوکاوی که در ادبیات موضوع کرده‌ام، دو دسته نگرش و رویکرد را دیدم. یک دسته نظریه فلاسفه و نظریه‌پردازان علوم سیاسی (نظریه‌پردازهای سیاسی) است و دسته دیگر نظریه‌پردازهای فنی و اقتصادی.

اینجا دو دسته از واژگان خودبه‌خود پدید آمده. مثلاً فرض بفرمایید شما نگاه می‌کنید در نوشته‌های افرادی مثل نیچه و هاییدگر و هابرماس و... بحث مدرنیته یا مدرنیسم را مطرح می‌کنند و اگر ما با یک تساهل خاص ترجمه‌ای از آن را تجدد معنی کنیم، اینجا واژه تجدد مطرح می‌شود. اما از طرف دیگر وقتی که ما می‌رویم در ادبیات اقتصادی و ادبیات دانش‌های فنی و مهندسی، می‌بینیم اینها بحث صنعتی، دامداری و کشاورزی را مطرح می‌کنند، که در نهایت در سال‌های اخیر آن را به سه

بخش تقسیم کردند. گفته‌اند عصر دامداری - کشاورزی، صنعتی و فراصنعتی. آن طرف هم آمده‌اند عصر سنت، عصر مدرنیته یا تجدد و پست‌مدرن یا فرانواگرایی را مطرح کردند.

این آن تعبیرهایی است که وجود دارد و نکته‌ای را که من می‌خواستم عرض کنم این است که ما وقتی یک معیشتی را عوض می‌کنیم و به یک معیشت دیگری وارد می‌شویم، خواه ناخواه از نظر جامعه‌شناختی یک تغییراتی در نهادها اتفاق خواهد افتاد. البته ابتدا این تغییرات در تفکر و سپس در نهادها روی می‌دهد. تفکری که در عصر سنتی است چگونه است؟ روش را چگونه نگاه می‌کنیم؟ منطقی که بر آن حاکم است، چگونه منطقی است و به محض ورود به عصر بعدی یعنی عصر صنعتی؛ که حالا این عصر از چه زمانی است؟ آیا زمانی که اولین ماشین بخار را اختراع کرده‌اند که من این را بعید می‌دانم، بلکه زمانی است که استقرار نظام صنعتی اتفاق افتاده. یعنی شما در تاریخ علوم هم می‌خوانید که در سال ۱۷۶۰، اولین ماشین بخار را آقای جیمز وات اختراع می‌کند، ولی در سال ۱۸۳۰ در وین، عده کثیری در میدان عمومی شهر وین جمع شدند، شاهد و ناظر مسابقه کالسکه‌ای که با ۶ اسب تنومند و با یک لوکوموتیو بخاری کشیده می‌شد، و با تعجب اینها می‌بینند که این لوکوموتیو بخاری سریع‌تر حرکت می‌کند و طبیعتاً بار بیشتری حمل می‌کند. اینجا اتفاقی رخ می‌دهد، منتها از اولین ماشین بخار بیش از هفتاد سال گذشته و باز می‌خواهم بگویم اگر وین آن زمان را در نظر بگیریم که مرکز امپراطوری پروس بوده است و تقریباً در قلب کشورهای عمده صنعتی و اروپایی آن زمان قرار گرفته بود، یعنی هنوز آن صنعت و نظام مدرن از نظر اقتصادی و صنعتی در نیامده، ولی باز این تکاپو ادامه دارد. بنابراین وقتی این اتفاق رخ می‌دهد طبیعتاً بعد از مدت کوتاهی، مخصوصاً از ابتدای قرن بیستم، می‌بینیم که زمانی که همه چیز در حال فرو ریختن است، تمام سازوکارهای گذشته، حداقل در اروپا (در کشورهای نظیر ما زود بوده) فرو می‌ریزد و خانواده تغییر شکل می‌دهد. حکومت و سیاست تغییر شکل می‌دهد. به تدریج حکومت‌های بزرگ و سلطنتی جای خود را به

حکومت‌های جمهوری و پارلمانی می‌دهند. خانواده، از خانواده گسترده متمرکز به سمت خانواده هسته‌ای حرکت می‌کند. مقوله علم به شکل دیگری مطرح می‌شود و همان‌طور بقیه نهادهای اجتماعی. دیگر حتی به تعبیر «وبر» در کتاب «روح سرمایه‌داری و اخلاق پروتستانی» در اروپا پروتستان‌تیسیم یک ضرورت صنعتی بود. او به اینجا می‌رسد که این یک ضرورت است که حالا مذهب خودش را با آن انطباق بدهد.

بنابراین می‌بینیم که همه نهادها دگرگون می‌شوند و اگر بخواهیم پاسخ به سؤال «مراد از سنت در برابر تجدد» چه است یا سنت چه است و تجدد چه است بدهیم، ما می‌توانیم بگوییم تجدد در واقع ورود به یک عصر جدید و با یک معیشت جدید است که بیشتر ساختارهای اساسی اجتماعی شروع به دگرگونی می‌کند و سنت آن چیزی بوده است که قرن‌ها حاکم بوده و بر زندگی مردم حکومت می‌کرده و حالا به مرور جای خودش را می‌بایست به یک نظام جدید بدهد. حالا در ادامه بحث خواهیم گفت که تقدم و تأخر روی نهادها چگونه خواهد بود.

دکتر داوری: اجازه بفرمایید مطلب را به صورت دیگری مطرح کنم. بحث سنت و تجدد اکنون مربوط به عالم توسعه‌نیافته است. این بحث در غرب مطرح شده است، ولی در نگاه به عالم توسعه‌نیافته. اما مگر در آغاز تجدد در اروپا و امریکا سنت وجود نداشت و اگر وجود داشت در آنجا برخورد چگونه بود که حالا ما بگوییم اینجا سنت مانع راه تجدد می‌شود؟ آنجا چرا سنت نتوانست مانع بشود؟ مطلبی که شما فرمودید بسیار مطلب خوبی بود: نحوه زندگی جدید آمد، این نحوه بینش و زندگی و روش و رفتار به تدریج جای خود را باز کرد و سنت را تغییر داد یا سنت با آن کنار آمد و جنگ حادی در نگرفت. اگر برای ما این جنگ وجود دارد، باید ببینیم چرا وجود دارد؟ اگر درست می‌دانید که این مسئله به عالم توسعه‌نیافته و مدرنیزاسیون (و نه مدرنیته) تعلق دارد توجه کنیم که مدرنیزاسیون زمانی است که مدرنیته سیر طبیعی‌اش را ندارد و مناطقی از جهان با برنامه‌ریزی مدرن می‌شود. اروپا که با برنامه‌ریزی مدرن نشد.

دکتر پدرام: اگر اجازه بفرمایید در برابر صحبت آقای دکتر داوری، مطرح کنم که بحث سنت برای کشورهای توسعه‌یافته نیز هست. من فکر می‌کنم ابتدا بیابیم ببینیم که چرا ما هنوز داریم بحث سنت و مدرن می‌کنیم و این به هفت الی هشت سال اخیر محدود نمی‌شود. این بحث اگر به صورت امروزی نباشد، به زمان مشروطه برمی‌گردد.



این بحث امروزه نیز مطرح است. شما این توانمندی را دارید که بحث را به جهتی بکشانید که جایگاه این پرسش‌های اساسی که حل‌ناشدنی است کجاست که همچنان این بحث تکرار می‌شود. فکر نمی‌کنم در تعریف سنت یا مدرنیته خیلی مشکل داشته باشیم و مؤلفه‌های آن را ندانیم. کتاب‌های بسیاری در این زمینه نوشته شده، پرسش مهم اینجاست که زمانی که بحث را این‌گونه مطرح می‌کنیم، گویی همان صحبت‌های پیشین است، ولی شکل آن عوض شده. شاید یک خودآگاهی بیشتری نسبت به موضوع پیدا شده. این برای من مسئله مهمی است. اگر بخواهیم وارد مسئله سنت بشویم، من فکر می‌کنم نگاه تحلیلی خوب است. ببینیم ما به چه سنت می‌گوییم؟ مفاهیم در جوامع مختلف تفاوت دارند. قبلاً در هند بحث سکولاریسم شکل دیگری دارد، زیرا فرقه‌های مختلفی وجود دارد و با سکولاریسم جامعه ما و جامعه اروپایی فرق می‌کند.

سنت در جامعه ما مؤلفه‌های خاصی دارد. از این جهت اگر نگاه تحلیلی به آن بیندازیم، شاید بد نباشد. به هر حال یک معنی لغوی دارد. یک بحثی است در مذهب ما. دین هم با زندگی ما آمیخته است و شاید بخش مهمی از سنت‌های ما را تشکیل می‌دهد و در عین حال ما واژه سنت را در دین داریم که بزرگان حاضر آن را بهتر می‌دانند. بحث گفتار و کردار و تقریر معصوم است، اما اکنون منظور نظر ما این نیست، مرحوم دکتر فردید یک ترجمه خوبی از سنت ارائه کردند تحت عنوان «فراذهش». فکر می‌کنم با این تعریف که یک تعریف عام هم می‌تواند باشد، اگر به تعاریف متعارف هم نگاه کنیم، همخوانی دارد. برابان ترنر، جامعه‌شناس معروف، می‌گوید: «سنت باز می‌گردد به هر عمل، اعتقاد، نهاد یا ساخته انسانی که از نسلی برای نسل دیگر به جای گذاشته می‌شود.» در جوامع مختلف محتواها متفاوت است. ولی روی این تعریف به صورت شکلی می‌شود توافق کرد.

گیدنز هم به سراغ کارکرد سنت می‌آید. افرادی مثل گیدنز، هابرماس و... بحث‌های مهمی در مورد سنت دارند و همچنین بحث‌های مهمی هم در مورد سنت‌زدایی Detraditionalization و بازگشت به سنت Retraditionalization. این مسئله امروزه هنوز مطرح است و بیان می‌شود که این سنت همان حافظه جمعی است که کمک می‌کند انسان با گذشته‌اش ارتباط پیدا کند و آینده را بسازد. در واقع اینها با این مباحثی که مطرح می‌کنند، آن دوگانگی بین سنت و مدرن را مخدوش می‌کنند. باز هم گیدنز در یکی از آثار خود گفته است: «مدرنیته

دکتر داوری:

اما مگر در آغاز تجدد در اروپا و امریکا
سنت وجود نداشت و اگر وجود داشت در آنجا
برخورد چگونه بود که حالا ما بگوییم اینجا
سنت مانع راه تجدد می‌شود؟ آنجا چرا
سنت نتوانست مانع بشود؟

○

دکتر پدرام:

دین با زندگی ما آمیخته است
و شاید بخش مهمی از سنت‌های ما را تشکیل
می‌دهد و در عین حال ما واژه سنت را در دین
داریم که بزرگان حاضر آن را بهتر می‌دانند

○

سنت آن چیزهایی است که برای ما به‌جا مانده
اما نه این که ضد عقلانی است، بلکه هنوز
عقلانیت در آن کنکاش نکرده است



سنت را ویران می‌کند»، ولی در گام‌های اولیه مدرنیته ما به سنت نیاز داریم. حتی در مدرنیته متأخر هم سنت وجود دارد، ولی شکل‌های آن عوض می‌شود. یک جریان غالب در غرب است که مدرنیته را به صورت تمام می‌پذیرد و سنت را به صورت تمام پشت سر می‌گذارد. اما به نظر می‌آید نظریاتی که از سوی مدرن‌هایی مثل هابرماس و گیدنز مطرح می‌شود سنت را فراموش نمی‌کنند، به‌خصوص بحثی که هابرماس در مورد زیست جهان می‌کند. زیست جهان دربرگیرنده سنت‌هایی است که موجود است و او می‌گوید که ما باید تلاش کنیم اینها را عقلانی کنیم.

اینجا شاید ما به یک تعریف کارآیی از سنت هم برسیم؛ در واقع سنت آن چیزهایی است که برای ما به‌جا مانده، اما نه این که ضد عقلانی است، بلکه هنوز عقلانیت در آن کنکاش نکرده است. در واقع چیزهایی است که پذیرفته شده و به محض اینکه بخواهد عقلانی شود، در واقع از سنت بودن خارج می‌شود. هنگامی که بحث عقلانی شدن سنت مطرح می‌شود، ارتباط بین سنت و مدرنیته برقرار می‌شود. برای مدرنیته شاخص‌های مشخصی را در نظر گرفته‌اند. بحث عقلانیت، علم مدرن، سکولاریسم و ترقی است. از منظر مدرنیته اگر بخواهیم به سنت نگاه کنیم، یک زمانی کلیه عناصر مدرنیته پذیرفته می‌شود و سنت هم به صورت یک کل واحد است، هر دو یک کل هستند که با هم جمع نمی‌شوند. شما می‌توانید سنتی باشید و مدرنیته را قبول نداشته باشید، امکان گفت‌وگو نباشد، شما می‌توانید مدرن باشید و سنت را قبول نداشته باشید و امکان گفت‌وگو نباشد، اما در وضعیت‌هایی از مدرنیته می‌شود امکان گفت‌وگو با سنت را ایجاد کرد که به چند مورد اشاره کردم. بحث‌های گیدنز و هابرماس و... فکر می‌کنم این نقطه مهمی برای جلو بردن بحث باشد، چرا که تاکنون این کار در جامعه ما نتوانسته به صورت عملی صورت بگیرد. یعنی این گفت‌وگو انجام بشود.

دکتر داوری: در اینکه هر جامعه‌ای، چه مدرن باشد و چه غیرمدرن، سنت دارد تردیدی نیست. بدون سنت زندگی میسر نیست. تجدد هم سنت خودش را دارد. این بحث سنت و تجدد شاید به درستی مطرح نشده باشد و کسانی که سنت را در برابر تجدد می‌گذارند نظرشان به کل جامعه پیش از تجدد و کل تفکر پیش از تجدد است که آن را سنت گویند. اگر آن را سنت بگیریم آن وقت به یک تقابل فکر می‌کنیم و اگر نه، جامعه غربی سنت‌های خودش را دارد. یعنی می‌توانید بگویید حقوق بشر سنت

نیست؟ حالا اجرا می‌شود یا نمی‌شود این بحث دیگری است. ولی برای تمدن غربی سنت است و سنت‌های بسیار دیگری با تجدد به وجود آمده است. این سنت‌ها در قرون وسطی نبوده یا صورتی دیگر داشته است. یعنی آرا و افکار و سنت‌های قرون وسطی به صورت ماده درآمده که کمتر اثر دارد. به هر حال اروپای متجدد بر قرون وسطی فائق آمده است و اروپا دیگر جنگ با پیش از تجدد ندارد. اینکه قضیه جهان توسعه‌نیافته را مطرح کردم بدان جهت است که در اینجا، نه گذشته رفته است که به کلی رفته باشد، نه مدرنیته آمده است که جای مستحکمی داشته باشد. اگر جنگی است به این دلیل است. هر جا بروید سنت قدیم با سودای مدرنیته در کنار هم قرار گرفته‌اند.

دکتر شهابی: مرحوم استاد فردید Tradition را به «فرادهش» ترجمه می‌فرمود که ترجمه‌ای تحت‌اللفظ و بدان در زبان آلمانی Liberlieferung می‌گویند که این هم خود ترجمه‌ای است تحت‌اللفظ. برای رساندن معنای لفظ فردید تعبیرات دیگری نیز می‌آورد و بیشتر همین تعبیرات دیگر را به کار می‌برد - تعبیراتی همچون «سواریت»، «مأثورات»، «امانات تاریخی» و «ودایح تاریخی». «فرادهش» را بعضی‌ها کرده‌اند «فراداد». درست است که مصدر ترخم «داد» همان معنا را می‌رساند که «دهش»، ولی اگر وجه لفظ پیش نظر باشد حاصل مصدرهای مختوم به «ش» (در پهلوی «شن» مثل بن دهشن) به مصدرهایی که در آلمانی به ung ختم می‌شود و در لاتین به tio (tion در زبان‌های اروپایی) شبیه‌تر می‌نماید. بعضی‌ها هم به جای «فرا» می‌گویند «ترا» و «فرادهش» را می‌کنند «تراداد». «ترا» را، گمان نمی‌رود که جز در نوشته‌ها و ترجمه‌های این کسان یا احیاناً در برساخته‌هایی دستکار فرهنگستان مثل «ترابری» در متون ادب فارسی، جایی بتوان دید یا از فارسی زبانی بتوان شنید. من که نه دیده‌ام و نه شنیده‌ام. ولی پیشنهاد «فرا» را چرا، بسیار دیده‌ام و هم بسیار شنیده‌ام. می‌خواهم اختیار «فراداد» یا «تراداد» را بر «فرادهش» نمونه‌ای بگیرم از ترجیح مرجوح بر راجح. نیز می‌خواهم بگویم که در مواجهه با سنت و مدرنیته نیز، انگار غالباً بنای کار را بر ترجیح مرجوح می‌گذاریم بر راجح. اگر بخواهیم به دستور سنت - سنتی که بار حفظ و اشاعه‌اش بر شانه‌هایمان سنگینی می‌کند - خودمان را دور بداریم از هر چه جدید است، باید خود را از دستاوردهای عالی و عظیم علم و صنعت جدید و نیز بخش نجیب و لطیف هنر و ذوقیات جدید محروم بسازیم که چیزی است، به نظر من، از مقوله

دکتر فرهنگ:

هیچ جامعه‌ای وجود نداشته که اصلاً به سنت بچسبد و نخواهد تغییری بکند. اصلاً چنین جامعه‌ای غیرممکن است

○

دکتر شهابی:

اگر بخواهیم به دستور سنت خودمان را دور بداریم از هر چه جدید است، باید خود را از دستاوردهای عالی و عظیم علم و صنعت جدید و نیز بخش نجیب و لطیف هنر و ذوقیات جدید محروم بسازیم که چیزی است، به نظر من، از مقوله تحریم طیبات بر خود





مدارک برخوردارند که پیشینیان نداشته‌اند.

دکتر داوری: من صورت دیگری از قضیه را مطرح بکنم. ما با ژاپن اخذ و اقتباس تجدد را آغاز کردیم. ما در ابتدا از آنها عقب نبودیم، ولی به تدریج از راه بیرون آمدیم و نتوانستیم با آنها همراه و همزمان باشیم. آیا آنجا چیزی مثل انگیزه قوی بوده که این راه با سرعت طی شده و اینجا انگیزه نبوده، یا موانع ما را از رفتن باز داشته است؟ آنها چطور تجدد را درک کردند و چگونه به سراغ آن رفتند؟ ما چکار کردیم، این مقایسه زیاد می‌شود، زیرا ما که باهم آغاز کردیم چرا از راه ماندیم؟ سر قضیه چیست؟ **دکتر فرهنگی:** من هم با آقای دکتر داوری تاحدودی هم‌زبان هستم و می‌خواهم بگویم که اصلاً این مفهومی که فکر می‌کنیم اینها در برابر یکدیگر ایستاده‌اند قضیه را به آن صورت نگاه نکنیم، به ویژه در مورد غرب یا ژاپن. یعنی در واقع یک مسیری، همان‌طور که جنابعالی اشاره فرمودید شروع شده است، زندگی یک جریان سیالی بوده است و همین‌طوری به جلو می‌رفته، منتها در یک جاهایی، در یک بستر مناسبی حرکت می‌کرد و به جلو می‌رفت و در جاهایی در برابرش صخره‌ها و سنگ‌هایی پیش می‌آمد که ناچار بود دور بزند و حرکتش را آهسته کند. این را من قبول دارم.

من اعتقاد دارم در خصوص مطلبی که بیان فرمودید غرب چرا با دشواری مواجه نشد؟ چون این حرکت در واقع به صورت مرحله‌ای و خودجوش در آنجا شکل گرفته بود و ما شروع کردیم این را به صورت وارداتی وارد کردیم و دچار مشکل شدیم. اینجا می‌خواهم یک استعانتی از تحقیق برجسته آقای دیوید رایزمن آمریکایی بگیرم. رایزمن صحبت از دگرگونی و تحول می‌کند. جوامع را به سه دسته سنت‌راهبر که سنتی هستند، و جوامع درون‌راهبر، تحولاتی که از درون خودشان جوشیده را راحت‌تر قبول می‌کنند، یا برون‌راهبر هستند، تحولاتی که از بیرون می‌آید را راحت قبول می‌کنند.

من فکر می‌کنم اگر با این نگرش نگاه کنیم به بخشی از پرسش‌ها می‌توانیم پاسخ بدهیم، البته هیچ جامعه‌ای وجود نداشته که اصلاً به سنت بچسبد و نخواهد تغییری بکند. اصلاً چنین جامعه‌ای غیرممکن است. به هر حال می‌توان گفت مفاهیم نسبی است. امروز وقتی صحبت از جوامع سنتی می‌کنیم، یعنی جوامعی که تاحدی نسبت به جوامع دیگر به سنت‌های خودشان وفادارتر هستند و به آنها محکم‌تر چسبیده‌اند و آنهایی که می‌گویم متجددند کسانی هستند که نوآوری را بهتر می‌پذیرند. حتی جامعه‌شناس‌های آمریکایی روی یک گروه از

تحریم طبیات بر خود. هم‌چنان که اگر بخواهیم از لیج سنت در و دوازه زندگیمان بر روی هر چه جدید است بگشاییم، باید به دریدگی‌ها و بی‌آزرمی‌ها و نانجیبی‌های جدید نیز تن دهیم. چه‌طور است نه سنت را، بر اطلاق، اصل بگیریم و نه مدرنیته را؟ مورد به مورد تکلیفمان را روشن کنیم و در هر مورد پس از سبک - سنگین کردن‌هایی که باید، و در بعضی از موارد بغرنج و پیچیده پس از اعمال هرگونه دقت ممکن که لازم انتخاب درست است. ولی همیشه خرد را دستور بداریم و بدو - به گفته فردوسی - جانمان را از ناسزا دور بداریم. این قدر هست که ما، به تعبیر حافظ - در دایره گردش ایام افتاده‌ایم و جز آن که از پی دوران برویم چاره‌ای نداریم. اما این نیز هست که از زیر بته بیرون نیامده‌ایم. تاریخی داریم کهن و پرفراز و نشیب و سرشار از گنجینه‌های معارف و معنویات ارجمند و عالی. من که حتی تصورش را نیز نمی‌توانم بکنم که بیرون از این عوالم و آفاق معنوی بتوان زیست، یعنی چنان زیست که انسان باید بزند.

تجدد که می‌گوییم معنایش عبارت است از جدید شدن یا بودن. جدید البته، خود مفهومی است تاریخی و چون هر چیز تاریخی معنایی دارد نسبی، می‌تواند بود که چیزی نسبت به کسی یا چیزی یا به میزان، جدید باشد و همان چیز بالنسبه به کسی یا چیزی یا میزانی دیگر قدیم به شمار آید. نیز ممکن است جدید چیزی باشد که پیش از این نیست بوده است و تازه هست شده است. ممکن است چیزی را جدید بخوانیم که پیش از این هم بوده است، ولی چنین نبوده است که اکنون هست. تفصیل مطلب مجال می‌خواهد فراخ. مجملاً می‌توان گفت که ظاهراً بحث و خلاف نیست که آنچه از مقوله علم و صنعت جدید است با علم و صنعت سنتی از پس آن بر نمی‌توان آمد. اما در آداب و رسوم و معنویات و ذوقیات، ما حاصل امانات و ودایعی هستیم تاریخی که نه تنها مانع رشد و تعالی فرهنگ امروزی ما نیست، بلکه به آن مایه و مدد هم می‌رساند. در آنچه هم به علم و صنعت مربوط می‌شود، به نظر من باید به تجدید روحیه دانش‌دوستی و ذوق سلیم قدیم کوشید. وقتی مثلاً ساختمان‌های امروزی را با کار معماران استاد قدیم مقایسه می‌کنیم می‌بینیم که کار آن استادان قدیم با طرز زندگی و آب و هوا و محیط جغرافیایی و تاریخی و فرهنگی ما الفتی داشته است عجیب. شاید برسیم به اینکه معماران قدیم، در کار خود استادی و مهارتی داشته‌اند که نظیر آن را در مهندسان امروزی نمی‌توان دید. در عوض امروزیان مدارکی دارند و از مزایای قانونی آن

امریکایی‌هایی که معروفند به آمی‌ش‌ها، گروهی که خیلی در سنت‌های خودشان غلیظند که هنوز ماشین و الکترونیک را نپذیرفته‌اند و در جایی بین سه ایالت صنعتی اهایو، پنسیلوانیا و ویرجینیا که هر سه ایالت‌های بسیار صنعتی هستند قرار دارند و تعداد اینها بسیار قلیل است، خود اینها هم به نسبت بعضی از جامعه‌شناس‌ها که روی این مسئله کار کردند، گفتند اینها از قرن ۱۸ به این طرف نیامدند. ولی وقتی شما نگاه می‌کنید می‌بینید خیلی از مظاهر تمدن امروزی را کمابیش پذیرفته‌اند.

بنابراین حتی اگر آن جامعه آمی‌ش‌ها را نیز مورد عنایت قرار دهیم، می‌بینیم که در آن تغییری وجود دارد. اما اگر آن را با یک جامعه صنعتی (فوق مدرن) مقایسه کنیم، طبیعی است که آن خیلی سستی است. بنابراین، من هم به نسبت اعتقاد دارم و اینکه ما باید به آن توجه داشته باشیم. اما اینکه چرا ژاپنی‌ها خیلی خوب‌تر با این مسئله کنار می‌آیند و ما در این زمینه مشکل بیشتری داشتیم، اعتقاد بر این است این عناصر یک فرضیه بیشتر نیست و جای این دارد که محققان بیابند روی این کار کنند. من اعتقاد این است که فرهنگ‌هایی که کمتر مورد ایلغار و تهاجم قرار گرفته‌اند در ابتدای قرن بیستم، قدرت پذیرش آنها در نجدد بسیار بالا بوده و فرهنگ‌هایی که این ایلغار در آنها بسیار انجام گرفته، مقاومت در آنها بیشتر بوده. حالا اگر کره زمین را در نظر بگیریم می‌بینیم در نقطه امروزه وجود دارد که از نظر صنعتی پیشرفته‌ترین هستند؛ یک طرف ایالات متحده آمریکا و یک طرف ژاپن است. وقتی به این ممالک نگاه می‌کنید، می‌بینید که یک اقیانوس پهناوری اینها را از سرزمین‌های اصلی جدا کرده، در حالی که به منطقه خاورمیانه می‌رسیم، من اینجا را چهارراه حوادث جهان می‌گویم. هر اتفاقی رخ داده ما در مرکز این تاخت و تازها بوده‌ایم. حالا خاورمیانه، ما هستیم، بخشی از ترکیه، عراق و لبنان است. اینجا در معرض تاخت و تازهای متعددی بوده و در نتیجه می‌توان گفت این اختلافی که در فرهنگ‌های مختلف ایجاد شده کشمکش درونی فرهنگ را خیلی بیشتر کرده و در نتیجه فرهنگ‌ها یک حالت مقاومت بیشتری در برخی زمینه‌ها پیدا کرده‌اند. علی‌رغم اینکه تصور ما باید این باشد که چون اینها با فرهنگ‌های مختلف حشر و نشر داشته‌اند باید قاعدتاً خیلی پذیرا تر باشند، ولی تجربه تحقیقی این را کاملاً معکوس نشان می‌دهد.

شما در ژاپن می‌بینید که این کشور هرگز مورد تهاجم سخت قرار نگرفته، حداقل از نظر بُعد فرهنگی تا سال ۱۹۴۴ که آن دو بمب هیدروژنی می‌آید و ایجاد انفجار

دکتر فرهنگی:

اینجا در معرض تاخت و تازهای متعددی بوده و در نتیجه می‌توان گفت این اختلافی که در فرهنگ‌های مختلف ایجاد شده کشمکش درونی فرهنگ را خیلی بیشتر کرده و در نتیجه فرهنگ‌ها یک حالت مقاومت بیشتری در برخی زمینه‌ها پیدا کرده‌اند

دکتر پدram:

شریعتی که آمد از استخراج عناصر فرهنگی صحبت کرد، استخراج را تعریف کرد؛ یعنی که ما ببینیم کدام یک از عناصر و منابع فرهنگی می‌توانیم گفت‌وگو کنیم و از آن استفاده و بهره‌برداری کنیم. اما او از دو طرف مورد مخالفت قرار گرفت

دکتر داوری:

کلیسا در قرون ۱۵ و ۱۶ بسیار سخت گرفت اما در شورای دوم واتیکان، این کلیسا بود که گفت اخلاقی نیست ما بین معتقدان ادیان مختلف تبعیض قائل بشویم. چه شد که کلیسا موضعش را عوض کرد



می‌کند. یا ایالات متحده آمریکا منهای جنگ‌های درونی، جنگ انفصال، جنگی به آن معنا نداشته‌اند و اساساً هیچ‌گونه دشواری در این زمینه وجود نداشته و در نتیجه زمینه فرهنگ مستعدتر بوده و این فرضیه‌ای است که باید بیشتر روی آن بیندیشیم و روی آن تحقیقات بیشتری انجام دهیم.

دوم اینکه اصولاً وقتی ما وارد یک جامعه ژاپنی می‌شویم، در یک جامعه شینتویی ژاپنی می‌بینیم این جامعه با طبیعت بیشتر سروکار داشته و بیشتر این طبیعت او را پذیرا کرده است. در حالی که ما با جوهر بیشتر سروکار داشته‌ایم، با درون سروکار داشته‌ایم، در نتیجه مقاومت را آماده و بیشتر کرده. یعنی این مفروضات را اگر در نظر داشته باشیم، می‌بینیم که جامعه ژاپنی وقتی با فرهنگ غرب روبه‌رو می‌شود خیلی راحت‌تر پذیرا می‌شود.

پلی تکنیک آقای میچی خیلی راحت جواب می‌دهد. دانشجویانی که او برای اولین بار به اروپا گسیل می‌کند، وقتی برمی‌گردند منشأ تحولات بسیار بزرگ می‌شوند، در حالی که در جامعه ما به مرحله پایین‌تر برمی‌گردد و آن تأثیری که مورد نظر بوده است حاصل نمی‌شود.

من فکر می‌کنم اینها نکاتی است که باید روی آنها تعمق بیشتری داشته باشیم و ببینیم چه عواملی اینجا آمده و مطرح شده. وگرنه به طور کلی می‌توانم بگویم با توجه به توانمندی‌هایی که فرهنگ ما در گذشته داشته و زمینه‌هایی که مهیا بوده است ما بیش از اینها باید مستعد عصر تجدد می‌بودیم تا جامعه‌ای مثل جامعه ژاپن داشته باشیم یا حداقل فاصله کمی از آن برای ما وجود داشته باشد.

دکتر داوری: یکی از دانشمندان ما که مقیم ایران نیست و در تاریخ و جامعه‌شناسی نیز تخصصی ندارد، مشغول پژوهشی است با این فرضیه که حمله مغول چنان رعب و وحشتی در نهاد ما ایجاد کرده که توان و جرأت را از ما گرفته است. یک روز با ایشان بحث کردیم. من به ایشان گفتم این فرضیه‌ای است که مؤیدات و شواهد نمی‌توان برای آن پیدا کرد، ولی ایشان پژوهش خود را انجام خواهد داد.

دکتر پدرام: درخصوص مقایسه با ژاپن که فرمودید نظری ندارم. من فقط یک مطلبی راجع به این بحث دوگانه‌انگاری سنت و مدرنیته که در این مجلس کمی برجسته‌تر است بیان کنم. صحبتی که در مورد سنت از قول این اندیشمندان ارائه کردم، نظرم در واقع پیش‌مدرن بود. من بیشتر می‌خواهم راجع به این دوگانه‌انگاری صحبت کنم. آقای دکتر داوری در گذشته طرح مهمی را

مطرح فرمودند. این طرح برمی‌گردد به دو دهه و شاید بیش از دو دهه پیش که خیلی از نظریات هم از این طرح درآمد و مطرح شد که جامعه ما نه آن قدر سنتی بود که بشود آن را جامعه سنتی نامید و نه آن قدر مدرن شد که از سنت‌ها رها شود. شما خوب بحث وضعیت فکری را در دوره معاصر مطرح کردید. به نظر من هنوز درگیر این مطلب هستیم، یعنی این قضیه باید حل‌جی بشود که به هر حال یک وضعی ایجاد شده، چرا نمی‌توانیم از آن رها شویم و مباحثی هم که تکرار می‌شود، مشخص می‌شود که ما در یک چنبره قرار گرفته‌ایم. لزومی ندارد بحث‌های چندین دهه پشت سر هم تکرار بشود.

به نظرم می‌آید دوگانه‌انگاری سنت و مدرنیته، به لحاظ نظری خیلی نقش تعیین کرده. چون من به فکر خیلی اصالت می‌دهم و فکر می‌کنم که تفکر، مابهازا دارد و این نظر که روشنفکران ما عمدتاً در طرف مدرن قرار می‌گیرند و سنت را به صورتی می‌بینند که باید تمام کرد و از آن گذشت یا تمام شده است، الان اهمیت دارد.

از طرف دیگر هم عمدتاً روحانیت ما که مدافع سنت بود، هیچ گفت‌وگویی را با مدرنیته موجه نمی‌دانست. گفت‌وگو که می‌گویم به معنای فلسفی آن توجه دارم، یعنی فهم طرف مقابل و ورود به دنیای او و این شاید نقطه‌ای است که بیشتر می‌شود روی آن صحبت کرد و کسانی هم تلاش‌های راه سومی کردند، مثل شریعتی که آمد از استخراج عناصر فرهنگی صحبت کرد، استخراج را تعریف کرد؛ یعنی که ما ببینیم با کدام یک از عناصر و منابع فرهنگی می‌توانیم گفت‌وگو کنیم و از آن استفاده و بهره‌برداری کنیم. اما او از دو طرف مورد مخالفت قرار گرفت. هم از طرف مدرن‌ها که می‌گفتند یک چنین گوایشی به دفاع از سنت می‌انجامد و هم از طرف سنتی‌ها که می‌گفتند دارد سنت را از بین می‌برد و ما را به ناکجاآباد می‌کشاند و مجالی هم نبوده که این مباحث تحلیل شود. حکومت‌ها هم نقش داشتند و اکنون هم برای گفت‌وگو هیچ عرصه‌ای باز نیست. شاید من با آقای دکتر داوری در این اتاق درسته درخصوص مسائل بنشینیم و صحبت کنیم، ولی به محض اینکه بحث‌ها باز شود، واکنش‌ها شدید می‌شود و مسئله امنیت جامعه پیش می‌آید.

دکتر داوری: من سؤالی دارم. کلیسا در قرون ۱۵ و ۱۶ بسیار سخت گرفت. اما در شورای دوم واتیکان، این کلیسا بود که گفت اخلاقی نیست ما بین معتقدان ادیان مختلف تبعیض قائل بشویم. چه شد که کلیسا موضعش را عوض کرد و ما موضع را عوض نکردیم؟ مهم این است. اگر کلیسا احساس ضعف کرد و در مقام ضعف این موضع را



دکتر پدرام:

به یک فضای فکری گفت‌وگویی نیاز است و این انجام نشده. شاید اندیشمندانی آمده‌اند و صحبت کرده‌اند، ولی این به صورت یک گفتار قالب درآمده باشد

○

دکتر شهابی:

متجددان یا کسانی که شیفته و فریفته مدرنیته‌اند ظاهراً اصلاً آبشان با کسانی که سنگ سنت را به سینه می‌زنند به یک جو نمی‌رود

پذیرفت، لابد موج تجدد موجی قوی بوده است.

من تمام حرفم این است که اگر موج قوی مدرنیته می‌آمد، مقاربت در برابرش می‌شد؟ از نظر فکری، روحی، اخلاقی، من با آقای دکتر فرهنگی موافقم، اینکه مولیر خسیس را می‌نویسد، و مقدمات پدید آمدن بورژوازی و علم اقتصاد فراهم می‌آید حاکی از وجود روحی در اروپای جدید است که در آن اقتصاد و سیاست و دین و رفورم و تفکر از هم جدا نیست. اینها همه در یک نسبت و هماهنگی واردند. همان وقت است که توماس مور، اوتوپیا را می‌نویسد. ظاهراً در برنامه‌های توسعه هماهنگی و هم‌نوایی نبوده است، که اگر هم‌نوایی بود جامعه رشد ارگانیک پیدا می‌کرد، چنان‌که اروپا رشد ارگانیک داشت. ما الآن رشد جامعه‌مان ارگانیک نیست.

دکتر پدرام: در این نظر شکی نیست. بحث ما بعد از این است. حال که چنین است چطور می‌شود که از این دایره بحث‌های تکراری درآمد. من اینجا وارد آن بحث شدم که مجالی لازم است برای گفت‌وگو بین سنت و مدرنیته، مجالی که شاید آن بخش فکری متعلق به سنت آگاه باشد، در این گفت‌وگو بتواند از توانمندی‌هایش و از آن چشم‌انداز متفاوتی که می‌تواند داشته باشد (که لزوماً

شاید به قهقرا منجر نشود) آگاه شود. همین مباحث جدید مدرنیته متأخر الآن یک مقدار سنت را موجه می‌کند، شاید قبلاً آدم خیلی راحت نمی‌توانست بگوید که به سنت هم می‌شود نظری انداخت، ولی حالا این متفکران جدید با پست‌مدرن‌ها این را می‌گویند و انسان یک مقدار قوت قلب می‌گیرد که می‌شود در این مورد هم صحبت کرد.

من بحثم این است که به یک فضای فکری گفت‌وگویی نیاز است و این انجام نشده. شاید اندیشمندانی آمده‌اند و صحبت کرده‌اند، ولی این به صورت یک گفتار قالب درآمده باشد. به نظر آقای دکتر طباطبایی اشاره کردید؛ ایشان اشاره دارد به کتاب شما. براساس همان وضعیت آمده بحث امتناع تفکر فلسفی را طرح کرده، اما هیچ عتابی به افرادی مثل شریعتی ندارد که به نوع دیگری گفته‌اند که ما از دریچه عقل مدرن و دیدگاه جدیدتری می‌توانیم نگاهی به سنت‌های خودمان بیندازیم، ولی خود ایشان در راه حلی که می‌خواهد ارائه دهد، صحبت از این می‌کند که ما باید تأسیس کنیم و نباید همان راه غرب را برویم. این بنیان را قطعاً می‌خواهد با نگاه به گذشته پایه‌گذاری کند. این صحبت ممکن است کمابیش از طرف برخی اندیشمندان مطرح بشود. با خود شما هم من گفت‌وگو کردم. شاید خیلی تلاش کنیم و کنکاش کنیم چنین مسائلی طرح بشود، اما به نظر من، باید به‌عنوان یک گفتار قالبی دربیاید که بین جامعه فکری ما مطرح بشود، بحثی در بگیرد. در این مورد باید گفت‌وگویی فراگیر شود که سنت‌های ما چه هستند، مدرنیته در چه وضعی است؟ جامعه ما در چه وضعیتی از مدرنیته است؟ چه نسبتی ما می‌توانیم با آنها برقرار کنیم؟ این همه کار برای یک نفر یا چند نفر مشکل است، و باید یک انبانی از افکار باشد که چیزی از آن دربیاید. این گفت‌وگوها که صورت نمی‌گیرد، شرایط سیاسی هم نقش مهمی دارد که بخشی از امکان را برای گفت‌وگو می‌گیرد. شما دوره پهلوی را داشتید، یک مدرن کامل بود، دفاع کامل از مدرنیته بود و آن نظام با قدرت مباحث را پیش می‌برد. الآن هم از طرف دیگر مباحث را با قدرت پیش می‌برند. طبیعی است که ما مدرن نشدیم. این مقدمه اصلاً صورت نگرفته، الآن هم اگر بخواهیم بدون خودآگاهی نسبت به سنت‌هایمان جامعه را فوری مدرن کنیم، هیچ پاسخی نمی‌دهد. عکس آن هم همین طور؛ اگر بخواهیم سنت را تحمیل کنیم پاسخش را همان طور که اکنون جریان دارد در اجتماع می‌بینید.

دکتر شهابی: اینکه فرمودید گفت‌وگو باشد، بسیار

خوب، باشد. ولی کسانی که گوششان بدهکار حرف یکدیگر نیست چگونه می‌تواند گفت‌وگو کنند. متجددان یا کسانی که شیفته و فریفته مدرنیته‌اند ظاهراً اصلاً آبدان با کسانی که سنگ سنت را به سینه می‌زنند به یک جوی نمی‌رود. اینان نیز احساس می‌کنند که اگر به مظاهر مدرنیته روی خوش نشان دهند از عالم خودشان دور می‌افتند و احساس بیگانگی می‌کنند. به نظر من اینان با مظاهر مدرنیته مشکلی ندارند. با تفکر جدید است که مشکل دارند.

دکتر فرهنگی: من یک مدلی در ذهن دارم. می‌گویم یک تحول تکنولوژیک یا فناوری وجود دارد. (تقدم و تأخر اینها در جوامع مختلف متفاوت است.) این به طور قطع به تحول اجتماعی منتج می‌شود. البته من روابط اینها را به‌طور کلی میان‌کنشی گرفته‌ام. یعنی تحول فناوری روی تحول اجتماعی و تحول اجتماعی روی تحول فرهنگی و همین‌طور تحول فرهنگی روی تحول اجتماعی و فرهنگی. بعد از تحول اجتماعی به طور قطع به تحول فرهنگی می‌رسیم. یعنی نهادینه که شد، به بایدها و نبایدها و به ارزش و باورها تبدیل شد، می‌آید و در قالب فرهنگ می‌رود. اگر با این الگو بخواهیم پیش برویم، می‌بینیم در برخی از جوامع این تحول فناوری اتفاق می‌افتد. تحول اجتماعی با تأخر خیلی زیاد اتفاق می‌افتد، یا در جایی می‌بینیم سرعت این تحول زیاد است، یا بعضاً این تحول اجتماعی را اگر بخواهیم بشکافیم و باز کنیم، به طور قطع باید روی نهادها برویم. (نهاد خانواده، مذهب، حکومت، اقتصاد، آموزش و پرورش، فلسفه و...) همه اینها وقتی که روی آن برویم، می‌بینیم که بعضی از اینها موزون و هماهنگ (بحث ارگانیک که حضرت‌عالی فرمودید) حرکت می‌کند، ولی در بعضی از این فرهنگ‌ها این توازن وجود ندارد؛ یک جایی تکیه می‌کند، در یک جایی می‌ایستد و توقف می‌کند. اگر بحث تاریخی را بخواهیم روی جامعه خودمان بگوییم، می‌بینیم که ما در چند جا حساسیت داشتیم و تحول را خیلی راحت نتوانستیم بپذیرا شویم، یا اصلاً به محض آمدن واژه تحول، با یک واکنش منفی بسیار شدید روبه‌رو شده. ولی در جاهایی دیگر مثل فناوری، اصلاً این مقاومت را نداشتیم و به خاطر همین است که شما نگاه می‌کنید می‌بینید که ما فناوری را خیلی راحت می‌آوریم، ولی برای همان فناوری که یک فرهنگی لازم است، آن فرهنگ سال‌ها و قرن‌ها طول می‌کشد که ساخته نمی‌شود. ما که الان می‌آییم اینجا و برای این مسئله بحث می‌کنیم، چون ما داریم یک زمینه فکری مهیا می‌کنیم که انشاء‌الله پژوهش‌هایی انجام گیرد و روی اینها کار شود.

بینیم این عامل یا عواملی که موجب شده است این اتفاقات رخ بدهد چگونه بوده؟ مثلاً در مورد ژاپن شما وقتی نگاه کنید می‌بینید که این خیلی سریع انجام می‌گیرد و به محض آمدن تحول، تحول بعدی هم پشت سر آن می‌آید، در حالی که وقتی به جامعه ما می‌رسد، می‌بینیم که برای مدت‌های مدید توقف می‌کند.

مرحوم میرزا تقی‌خان امیرکبیر می‌خواهد که توپ فرنگی را داشته باشد و می‌خواهد دانش توپ‌ریزی فرنگی داشته باشد، این را می‌آورد، منتهای مراتب می‌بینید که از داخل مجموعه خود او آدم‌هایی پیدا می‌شوند که او را قبول دارند، ولی اینکه بیاید و حالا فرهنگ توپ... برای خودش یک ویژگی خاصی دارد. یا من مثال هواپیما را می‌زنم. امروزه وقتی شما سوار هواپیما می‌شوید، می‌بینید این هواپیما برای خودش نرم‌افزار خاصی دارد، فرهنگ خاص دارد. این فرهنگ را ما هنوز نپذیرفته‌ایم. مثلاً شما وقتی وارد فرهنگ اروپا می‌شوید، می‌بینید به محض آنکه افراد وارد هواپیما می‌شوند، تلقین‌های همراه خود را بلافاصله خاموش می‌کنند. به ما چندین بار تذکر هم که می‌دهند، باز خاموش نمی‌کنیم، یا به محض نشستن، فرد خودش کمربند را می‌بندد، ولی مهماندار باید مدام به ما تذکر بدهد، دستی هم به شانه‌مان بزند؛ آقا کمربندتان را ببندید.

می‌خواهم این را بگویم که ما به راحتی تکنولوژی را پذیرفتیم، ولی فرهنگی را که کنار تکنولوژی آمده، این فرهنگ را نپذیرفتیم. این موجب می‌شود ما در آن زمینه به آن نقطه اوج نمی‌رسیم. من باب مثال می‌خواهم عرض کنم، این عین واقعیت است. شما نگاه می‌کنید، می‌بینید ژاپنی یا کره‌ای خودروساز نبوده، بلد هم نبوده. این را از غرب می‌آموزد، اما کمتر از ده سال طول می‌کشد که او اصلاً ابداعات و اختراعات را روی آن خودرو وارد می‌کند، یعنی موتورهای کوچک و موتورهای کم‌مصرف را ژاپنی‌ها وارد می‌کنند و دوباره آمریکا از آنها می‌گیرد. یا بهتر از این، چرخه دمی‌نگ است. پروفیسور دمی‌نگ، استاد دانشگاه آیوا است. او بر روی بُعد کیفیت کایزن در ژاپنی‌ها کار می‌کند. او اصلاً این را آورد. یک امریکایی این را به ژاپن آورد. آقای دمی‌نگ دعوت می‌شود به یک سخنرانی در توکیو، مسئله را وقتی مطرح می‌کند آنها می‌گیرند. خود امریکایی‌ها دمی‌نگ را چندان جدی نمی‌گرفتند، منتها آقای دمی‌نگ دو سال در ژاپن باقی می‌ماند. بحث کنترل کیفیت جامع را در سراسر صنعت ژاپن جا می‌اندازد و در نتیجه ژاپنی‌ها به سرعت کیفیت کالاهایشان را بالا می‌برند. دوباره امریکایی‌ها دمی‌نگ را برمی‌گردانند به امریکا. تازه





امریکایی‌ها او را از طریق ژاپن می‌شناسند و به عقاید او پی می‌برند و آنها را به کار می‌گیرند.

ببینید این توانمندی را که (اجازه بدهید واژه فرهنگ را به کار ببرم) فرهنگی مثل ژاپن دارد که می‌آید خیلی راحت ایده را از جایی دیگر می‌گیرد، ایده را پیاده می‌کند و بعد بلافاصله آن را توسعه می‌دهد و دوباره از همان جایی که گرفته آن را برمی‌گرداند. این یک توانمندی است که درون فرهنگ ژاپن است و در فرهنگ ما نیست. حالا ما اگر بیاییم و بخواهیم بررسی بکنیم، چون ویژگی ما و ژاپنی‌ها نسبتاً به یکدیگر نزدیک است برای ما خیلی می‌تواند راهگشا باشد که بیاییم و بگوئیم دانشگاه ما باید این کار را بکند. فرهنگستان ما باید این کار را بکند، آرام‌آرام زمینه را مهیا کند، تفکر و اندیشه را وارد کند و آن چالش‌های پیش رو را بتواند حل و فصل بکند.

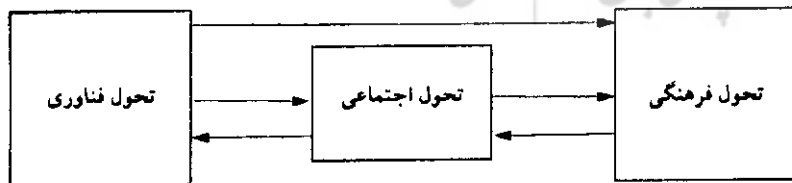
زمانی که آقای عالیخانی وزیر اقتصاد بود، اینجانب تازه از امریکا برگشته بودم و جزو گروه صنعت هم بودم. جزو معدود مدیران صنعتی بودم که انگلیسی می‌دانستم. گروهی را از کره آوردند که پیشرفت‌های ایران را ببینند. من اینها را به کارخانه جیب بردم (کارخانه آقای اخوان کاشانی)، سپس آنجا اتومبیل رامبلر را که آریا و شاهین بود مونتاژ می‌کردند. من وقتی اینها را برای بازدید بردم، دو مهندس جوان در میان اینها بودند که بعدها از بنیان‌گذاران صنعت خودروسازی کره شدند. دیدم زمانی که برای صرف نهار رفتیم، یکی از آنها در فکر است. از او پرسیدم تو چرا در فکری؟ پاسخ داد من به این می‌اندیشم که آیا می‌توانیم روزی خط مونتاژی مثل شما و به این صورت داشته باشیم. بنده هم از تیختر ملّی، بادی به

غیظ انداختم و گفتم که انشاءالله شما هم خواهید داشت. حالا از تصادف روزگار درست ۲۵ سال از آن واقعه می‌گذرد. من به سایپا دعوت شدم که برای مدیران آنجا سخنرانی کنم. آنها می‌گفتند ما یک خط

جدید رنگ را طراحی کرده‌ایم که کره‌ای‌ها این را به ما داده‌اند. شما بیایید و مشاهده کنید. من برای دیدن به آنجا رفتم، وقتی برگشتم دلم گرفت. چون ۲۵ سال پیش ما با چنین واقعه‌ای روبه‌رو بودیم، ولی الان با چنین واقعه‌ای روبه‌رو هستیم و من فکر می‌کنم بیش از ۲۵ سال از کره‌ای‌ها عقب افتادیم و در ذهنم این است که چه باید بکنیم که این اتفاق نیفتد.

دکتر داوری: خیابان سنول در تهران، که البته در منطقه مرغوب تهران است تقریباً به همان صورت مانده است که سی سال پیش بود، اما خیابان تهران در سنول یکی از مهم‌ترین خیابان‌های کره شد و اکنون مرکز فرهنگی، سیاسی و تجاری کره است. در ابتدای خیابان یک سنگ به شکل قلب هست و با خط فارسی روی آن نوشته شده: «تهران». کره می‌خواست از ما پیروی کند، ولی راهش عوض شد. آنها با سنت چه کردند؟

تکلیف ما با سنت چیست؟ آیا اکنون ما گرفتار سنت هستیم؟ به نظر من سنت با سیاست نباید اشتباه شود. ممکن است سیاست عنوان سنت داشته باشد یا با سنت اشتباه شود. الان آقای دکتر فرمودند، زمانی که فناوری وارد می‌شود صاحبان سنت که با آن مخالفتی ندارند و آن را قبول می‌کنند. این توسعه تکنیکی چه مشکلی دارد؟ آیا باید با توسعه اجتماعی و فرهنگی ملازم باشد؟ مشکل ما است که پیکانی که سال ۴۴ ساخته شد از پیکانی که سال ۸۲ ساخته می‌شود بهتر بود. چهل سال که شوخی نیست. چه چیزی است که این نقص و کندی را باعث می‌شود؟ یعنی مسئله این است که چه باید بکنیم؟ همه‌اش که نظری نیست، ممکن است من و شما از جهت سیاسی با هم بحث داشته باشیم، اما در این که هر دو مسئله‌مان این است که کشورمان چگونه می‌خواهد رو به توسعه برود و رو به آسایش و وفاق برود، اختلافی باهم نداریم. با توجه به این وضع آیا درست است که بگوئیم سنت‌ها جلوی پیشرفت ما را می‌گیرد؟ سنت‌هایی که جلوی پیشرفت ما را می‌گیرد کدامند؟ سیاست امری جداست. سیاست غیر از سنت است و من هیچ سیاست سنتی‌ای را نمی‌شناسم.



یعنی اگر بگوئید سیاست طالبان سنتی بود، درباره آن چون و چراها دارم.

دکتر پدرام: در این خصوص مقوله‌ای هست به نام ساختار قدرت و مشروعیت، و این ساختار قدرت و مبنای مشروعیت می‌تواند تابع سنت باشد. نگاهی بکنیم به نظام ولایت فقیه خودمان؛ به هر حال مشروعیت این نظام در سنت ما وجود دارد، وگرنه چرا این نظام در

جامعه دیگر پا نمی‌گیرد. از این جهت من متوجه آن سیاست که فرمودید می‌شوم. ولی این معنا را هم از ساختار سیاست می‌توانیم بکنیم. حالا شاید این بحث درجه دوم باشد. آن بحثی که فرمودید که چه سنت‌هایی مانع است یا نیست، این کار مشکلی است و من این توان را ندارم بگویم. ولی می‌خواهم بگویم که اصلاً نمی‌شود مطرح کرد که سنت مانع است. برمی‌گردم به بحث خودم که نگاه شما به سنت چیست؟ چون اگر بدون سنت حرکت کردید شاید آن افول‌ها پیش بیاید، یعنی فرض بفرمایید در سنت شما مسائلی پذیرفته است. مثلاً تعارف کردن و نشست و برخاست زیاد با فامیل. شما اگر نسبت به این مسائل بی‌توجه باشید و بخواهید مناسبات مدرن را فوری برقرار کنید، در جامعه حداقل یک تشنگی (که در مباحث جامعه‌شناسی آقای دکتر فرهنگی هم اشاره شد) به وجود می‌آید.

به نظرم همچنان از درجه گفت‌وگو باید به این قضیه بپردازیم. گفت‌وگو دو وجه دارد، یکی خود تفکر گفت‌وگوگر است و دیگر اراده گفت‌وگو. برخی اندیشه‌ها اصلاً امکان گفت‌وگو ندارد، هر چیزی غیره است و آن غیره هم خیلی مخرب است و اصلاً نمی‌شود وارد آن شد. اما حداقل برخی اندیشه‌های نو که در کشور ما هم جاری شده و در درونش امکان گفت‌وگو زیاد است و برای گفت‌وگو با اندیشه‌های پذیرفته‌گذاشته، مقداری بازتر است، یعنی از سنخ یک گفتار باز است و می‌تواند با دیگر گفتارها مبادله کند.

از طرف دیگر در مذهب هم تحولاتی رخ داده. به هر حال حکومتی بوده، ضروریاتی به وجود آمده، وارد مسائلی شدند و مجبور شدند مطالبی را طرح بکنند. شما ببینید، پذیرش موسیقی به طور رسمی از طرف یک مجتهد و آیت‌الله‌العظمی مسئله مهمی بود. خوب این ضرورت است. اینها هم به نظر من امکان گفت‌وگو از درون سنت را ایجاد می‌کند. اینها مسائلی است که می‌توان به فال نیک گرفت. اما ترجیح می‌دهم همه مسائل را روی دوش افراد و مسئولیت‌هایشان بگذارم. به نظر من جامعه فکری، اعم از آنان که در حوزه سنت هستند یا مدرن، مسئولیت زیادی دارند، مسئولیت خطیری دارند. طرح این مطلب به نظر من مهم‌ترین چیز است تا اینکه بخواهم راهکار بگویم و بگویم دقیقاً کدام یک از سنت‌ها جلوگیری کرده، یا چرا به این دلیل خاص ما وارد دنیای مدرن به آن معنا نشدیم؟ امکان گفت‌وگو باید ایجاد بشود تا انبان، انباشته‌ای از دانش‌ها به وجود بیاید، یعنی مسئله در این حد محدود نشود که فقط جنابعالی این حرف را

دکتر پدram:

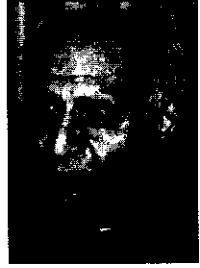
**نگاهی بکنیم به نظام ولایت فقیه خودمان؛
به هر حال مشروعیت این نظام در سنت ما وجود
دارد، وگرنه چرا این نظام در جامعه
دیگر پا نمی‌گیرد**

○

دکتر فرهنگی:

**ژاپنی‌ها یک واژه‌ای به نام «Amaru»
دارند. این واژه یک نوع احترام متقابل بین
زیردست و زبردست یا کارفرما و کارگر است.
امروزه بحثی داریم به نام تعهد سازمانی. این
تعهد یعنی کارمند چقدر به سازمان می‌چسبد و
سازمان را به راحتی رها نمی‌کند. در جوامعی مثل
جامعه ما اگر به من مبلغ بیشتری بدهند، من
سازمان و دانشگاه تهران را رها می‌کنم و به
دانشگاه دیگر می‌روم، ولی در ژاپن این کار خیلی
راحت صورت نمی‌گیرد**





بزیتد. ده‌ها نفر دیگر بیایند و به نحوی در یک تبادل گفتاری ابعاد مختلف آن را به بحث بکشند. این مسئله به نظر من می‌تواند گفتار یا گفتارهایی را شکل بخشد و برای جامعه می‌تواند بسیار راهگشا باشد، اما هنوز این دریچه گفت‌وگو بسته است.

دکتر فرهنگی: متأسفانه هنوز ما به یک اجماعی به واژه سنت و تجدد نرسیده‌ایم. ولی اگر بیاییم آن معنای مصطلح و متداول مرسوم در جامعه را در نظر بگیریم، من فکر می‌کنم سنت در بسیاری از موارد مانع توسعه و پیشرفت ما نبوده. شاید عوامل دیگری دخیل بوده‌اند. مثال می‌زنم؛ الان مطالعات افرادی مانند فوگل یا وگل، روت بندیکت و جامعه‌شناسان مشابه اینها که روی جامعه ژاپن کار کرده‌اند به نتایج جالبی رسیده است. جالب است بدانید که ژاپنی‌ها ضمن حرکت به سمت صنعتی شدن رفتند، ولی سنت‌هاشان را رها نکردند. حالا برای نمونه مثالی می‌آورم که فرهنگ ما هم کمابیش این ویژگی فرهنگ ژاپن را داشته، ولی ما از آن نتوانستیم استفاده کنیم.

ژاپنی‌ها یک واژه‌ای به نام «آمارو» (Amaru) دارند. این واژه یک نوع احترام متقابل بین زیردست و زبردست یا کارفرما و کارگر است. امروزه بحثی داریم به نام تعهد سازمانی. این تعهد یعنی کارمند چقدر به سازمان می‌چسبد و سازمان را به راحتی رها نمی‌کند. در جوامعی مثل جامعه ما اگر به من مبلغ بیشتری بدهند، من سازمان و دانشگاه تهران را رها می‌کنم و به دانشگاه دیگر می‌روم، ولی در ژاپن این کار خیلی راحت صورت نمی‌گیرد. نقطه مقابل هم همین طور: کارفرمای ژاپنی به صورت سنتی (وقتی بررسی کردند صدها سال قدمت دارد) به راحتی کارگر خود را بی‌کار نمی‌کند. خوب این موجب شده در روابط صنعتی و نظام صنعتی ژاپن یک تحول عمیقی ایجاد شود که کارایی و اثربخشی کارگر ژاپنی چند برابر امریکایی یا جاهای دیگر بشود.

من می‌گویم ژاپنی آمده و از این سنت خودش به درستی استفاده کرده، منتها این را آورده در عصر صنعتی و با ساختارهای صنعتی سازگار کرده، یا باز از اینها ده‌ها مورد مثال دارم. مثلاً پدیده رینگ «Ringi» یعنی ژاپنی به‌طور کلی تصمیم‌گیری‌اش جمعی است و فردی تصمیم‌گیری نمی‌کند. وقتی می‌خواهند موضوعی را مطرح بکنند، همه باید به شکلی باهم بحث کنند و در نهایت به اجماع برسند. این شیوه تصمیم‌گیری بسیار مشارکتی و توأم با صحت است.

ژاپنی وقتی آمده با صنعت و دنیای صنعتی آشنا شده، این پدیده رینگ را هم با خودش آورده. در نتیجه شما

می‌بینید مقوله مدیریت مشارکتی که امروز به عنوان بهترین شیوه مدیریت در آکادمی‌های مدیریت آموزش داده می‌شود، ژاپنی از سنت خودش آن را درآورده است.

این حالا تخصص حضرتعالی و دوستان است. ما وقتی که روی فرهنگ خودمان عمیق می‌شویم، می‌بینیم در ریشه‌های فرهنگ ما بسیاری از اینها را داریم. نظام استاد - شاگردی قدیم ما تقریباً شبیه همان آماروی ژاپنی‌هاست. منتها وقتی که وارد قرن بیستم شدیم، آرام‌آرام این مسئله منسوخ شده و کنار رفته است و دیگر به کار گرفته نمی‌شود.

با نگاه می‌کنیم می‌بینیم برخلاف آنچه که به ما می‌گویند و این اتهام را به ما وارد می‌کنند، می‌گویند شما خصلت تعاون ندارید. ما اگر به دوستان سال قبل برگردیم، می‌بینیم در روستاهای ما کار تعاون خیلی زیبا انجام می‌شده. در همین یزد لایروبی‌هایی که انجام می‌شده و این فنواتی که حفر می‌شده به صورت کار تعاونی بوده و همه در احداث آن نقش داشته‌اند. ولی بعد سازوکاری که در صنعت آوردیم باعث شده که این را کنار گذاشتیم و گفتیم این دیگر به درد ما نمی‌خورد، یا به عبارتی فرنگی شدیم.

بنابراین من فکر می‌کنم دغدغه‌ای که ذهن همه ما را مشغول کرده این است که ما خیلی روی این مسئله فکر نکنیم که سنت بد است. اصلاً چنین فکر نکنیم، ولی بیاییم بگویم حالا ما از این سنت در این دگرگونی که اتفاق افتاده و ما از یک نظام کشاورزی و دامداری به یک نظام صنعتی و فراصنعتی کشیده می‌شویم چقدر توانستیم از این فرهنگ خودمان استفاده کنیم. من فکر می‌کنم کمتر محققان ما روی این مسئله کار کرده‌اند.

دکتر فرهنگی: من اهل طالقان هستم و طالقان یک منطقه کوهستانی است. تعداد احشام آن قدر زیاد نبود، رسم شیرواره داشتند، یا در گیلان برنج بسیار آسیب‌پذیر است، به‌ویژه زمانی که وقت دروی آن می‌رسد، یک کشاورز به تنهایی نمی‌تواند این کار را انجام دهد، رسم یاوری را داشتند، همه روستایی‌ها می‌آمدند مزرعه آن فرد را درو می‌کردند، فردا می‌رفتند مزرعه دیگری. یعنی اینها مسائلی بود که در سنت خودمان داشته‌ایم و می‌توانست بیاید برای ما کارساز باشد، ولی اینها رها شده‌اند و دیگر به کار نمی‌روند. **دکتر داوری:** گرفتاری این است که من فکر می‌کنم نبودن اندیویدوآلیسم برای ما مشکل ساز نبوده است، بلکه ما گرفتار اندیویدوآلیسم بد شدیم. نظر من این است که اندیویدوآلیسم جا نیفتاده بود بریدن از سنت. یعنی نه اینجا بودن و نه آنجا بودن.

دکتر فرهنگی: حالا شاید بشود با این واژگان تعبیرش کرد. بگوییم اندیویدوآلیسم را بگذاریم فردگرایی، دیگری را که مربوط به ما است خودخواهی. یعنی جنبه خودخواهی در ما تقویت شده تا آن جنبه اندیویدوآلیسم. والا اندیویدوآلیسم کنت یا امیل دورکیم و جان استوارت میل را بررسی می‌کنیم، می‌بینید که در آن اندیویدوآلیسم بسیار موفقیت‌آمیز و راهگشاست. در نهایت به یک نوع Socialism منتهی می‌شود.

دکتر پدرام: اگر بخواهیم از جنبه نظری بحث کنیم، چون بحث آقای دکتر فرهنگی بسیار خوب است، ولی زمانی که عینیت مطرح است آدم روی آسمان صحبت نمی‌کند. در واقع این موجه است که از پایگاه مدرنیته یک نگاه انتقادی - و نه منفی - به سنت بیندازیم. اما لازم است که در گفتار مدرنیته قرار گیریم و از پایگاه مدرنیته ببینیم. یعنی همان‌طور که جنابعالی مباحثتان را در این حیطه طرح می‌کنید، حتی در جاهایی که با وجوه مدرنیته مخالفت می‌کنید، باز از پایگاه مدرنیته نگاه می‌کنید.

باز من با شریعتی همسخنی می‌کنم. بحث استخراج عناصر فرهنگی او یک بحث بسیار کلیدی برای ماست. کدام یک از عناصر سنتی، همان‌طور که آقای دکتر فرهنگی فرمودند می‌تواند ما را مدد برساند تا در فضایی که تفکر مدرن هم حاکم است کار پیش برود، یعنی این کار به سامان برسد و به افول، واگرایی و تشنج نیفتد؟

روی این قضیه چقدر فکر شده؟ یک زمانی است سنت معمولاً به عنوان یک مانع با نگاهی تمام‌مدرن مطرح می‌شود. آن عناصری که می‌تواند کمک بکند زیاد جدی گرفته نمی‌شود. در غیر این صورت، چقدر روی این مسئله کار شده که ما از چه چیزهایی که در دل سنت‌های خودمان (که عمدتاً سنت‌های ما با مذهب درآمیخته و مقداری هم جنبه‌های اجتماعی که نهادینه شده) است می‌توانیم استفاده کنیم که در یک گفتار و وضعیت مدرن بتوانیم به پیش برویم. من بسیار کم دیده‌ام که کسی روی این مطلب کار کرده باشد.

دکتر شهابی: با اینکه عناوین کارگزینی است، ولی در مواردی مثل مورد جنابعالی راست می‌آید به احوالاتمان و در مواردی نمی‌آید، چرا که سنت آن‌طور که به نظر می‌آید سنت مانع پیشرفت است یعنی هیچ، ولی مددکار آن هم هست. گویی ما سنت‌هایی را فراموش کردیم یا دور افتادیم یا چنان‌که ادعا می‌کنیم اصلاً اهل سنت نیستیم.

دکتر پدرام: آقای دکتر داوری، این نظری که فرمودید سرفصل بحث دیگری است، ولی به نظر من مسئله مهمی است که حداقل در بین جامعه فکری، دانشگاهیانی که

فرمودید این قضیه شفاف بشود و بحث بشود و منقح بشود. یعنی یک اولیتی دارد. حداقل فکر جامعه به این مورد پرداخته بشود تا پس از آن ببینیم در صنعت چه می‌شود کرد. در برنامه‌ریزی‌های کشور چه می‌شود کرد. چون اگر این پشتوانه‌های فکری نباشد، خوب دچار بحران خواهیم شد.

دکتر داوری: اگر مسئله را بتوانیم درست طرح کنیم، فضای کلاس‌ها تغییر می‌کند. مطالب روزنامه‌ها طور دیگری می‌شود. ولی درک و طرح مسئله مشکل است. موانع راه فقط موانع مادی و موانع خارجی نیست. خود ما آماده طرح این مباحث نیستیم. اگر بودیم به نظر من جدی‌تر از این آن را تعقیب می‌کردیم، جدی‌تر از این دنبال آن بودیم. فضای علوم انسانی ما فضای سردی است. پژوهش در آن فضا اصلاً رونق ندارد. تعداد مقالاتی که نوشته شده باشد و مورد استقبال و مورد استناد باشد، بسیار کم است و شاید از عدد انگشتان تجاوز نکند. من معتقدم دانشمندان بسیار خوبی داریم، ولی آنها کارهای در خور شأن و مقام علمی خود در کشور انجام نمی‌دهند، اما وقتی به اروپا و آمریکا می‌روند می‌بینیم در عداد مشاهیر علم درمی‌آیند. نمی‌دانم مشکل چیست. مشکل هوا است. حتماً موانع مالی هم وجود دارد، ولی به صرف رفع موانع مادی مشکل حل نمی‌شود. من این واقعه را از یاد نمی‌برم که مرحوم دکتر هشترودی در سن بالای هفتاد سال حکایت کرد که یک فارغ‌التحصیل داوطلب استخدام در دانشگاه آمد که در دانشکده فنی استخدام بشود، سه، چهار ماه او را معطل کردند، امروز و فردا کردند و او خسته شد و رفت و در غرب ماند و دانشمندی بزرگ و نامدار شد و هشترودی... فرصت را مغتنم شمارم و به روان پاکش درود می‌فرستم که دانشمندی بزرگ و جامع بود.

